

Երկշաբաթաբեր

Հոյս

1800
320



ՈՒՆԵՑԵՆ ԵՆՔ
 ԵՐԿՐՈՐԴ
 ՀԱՆՐԱՊԵՏՈՒԹԻՒՆ

ՈՎԵՏԱԿԱՆ
 ՍՅՍՍՏԱՆ



بانک پارسیان
ՓԱՐՍԻԱՆ ԲԱՆԿ

یازده سال با شما و در کنار شما
برتر شدن را تجربه کردیم

11 ՏԱՐԻ ՁԵՁ ՀԵՏ ԵՒ ՁԵՐ ԿՈՂՔԻՆ
ԵՂԵԼ ԵՆՔ ԼԱՒԱԳՈՅՆԸ



GLOBAL
FINANCE



THE Asset



Փարսիան բանկ
Ինտեսկոյի իրանական
յանձնախմբի
հովանաւոր, **بانک پارسیان**،
حامی کمیسیون ملی یونسکو



United Nations
Educational, Scientific and
Cultural Organization

کمیسیون ملی
یونسکو - ایران

Iranian National
Commission for
UNESCO

پارسیان، بانک ایرانیان
Parsian Bank
www.parsian-bank.com
مرکز ارتباط با مشتریان ۸۱۱۵۱۰۰۰



۲۹ نوامبر: سالروز
اعلام جمهوری شوروی
ارمنستان

1 18

88300472
88825521

www.hoos.com

http://farsi.hoos.com

hoos@inbox.com

در این شماره

- | | |
|----|--|
| ۲ | در صفحات ارمنی این شماره هووس |
| ۴ | همایش احترام به پیامبران الهی از دیدگاه کتب آسمانی |
| ۵ | کشف حمام عمومی نه اطافه در آرتاشات |
| ۵ | نیروگاه برق-آبی جدید در ساحل ارس |
| | تورج خسروی |
| ۶ | شعر |
| | داتو |
| ۸ | نوروانک: کلیسایی که با عشق ساخته شد |
| | عکس‌ها: واهه آهارونیان |
| ۱۰ | گپی با نقاش جوان کارینه زهرابی |
| | آنی قلیچیان |
| ۱۲ | آزاد ماتیان به روایت آزاد ماتیان (قسمت دوم) |

بخش ارمنی

- | | |
|---|--|
| ۲ | انتخابات مجمع نمایندگان ارمنه تهران |
| ۳ | کتاب دائرةالمعارف ارمنه ایران به زودی به زبان ارمنی منتشر می شود |
| ۴ | درباره اسامی احزاب ارمنی |
| | آزاد ماتیان |
| ۵ | بزرگ‌ترین خطری که جامعه ارمنه ایران را تهدید می‌کند |
| | روبیگ سرداریان |
| ۶ | نالباندیان «نقشه راه» باکو را رد کرد |
| | و. یوسیان |
| ۷ | آیا روسیه در آذربایجان در پی کودتا است؟ |
| | هقینه بونیاتیان |

۲۹ نوامبر: سالروز اعلام جمهوری شوروی ارمنستان

- | | |
|----|--|
| ۸ | قیچی کردن ارمنستان شوروی از تاریخ شدنی نیست |
| | روبرت صافاریان |
| ۱۰ | رهبران حزب کمونیست ارمنستان |
| ۱۲ | ارمنستان در صفحات ماهنامه «سووتاکان هایاستان» (ارمنستان شوروی) |
| ۱۳ | ارمنه در جنگ جهانی دوم |
| | واهه آنتانسیان |

- | | |
|----|--|
| ۱۵ | درباره مقاله «دموکراتیزه کردن» خاورمیانه |
| | لئون آهارونیان |
| ۱۸ | کارشناسان ارمنی خواهان شرکت در بازسازی آنی هستند |
| | گایانه آبراهامیان |
| ۲۰ | پارکور: ورزش شهری |
| | عکس‌ها: آنی قلیچیان |
| ۲۲ | آشپزی: سوپ جو |
| ۲۳ | آرایش و سلامتی |
| | کاترین یعقوبی |

گوشه‌هایی از آن چه در صفحات ارمنی این شماره هویس آمده است



آلمان نازی به عنوان جنگ میهنی یاد می‌کنند. — بازگشت ارمنه کشورهای دیگر به ارمنستان. بعد از جنگ جهانی دوم شوروی سیاست تشویق بازگشت ارمنه دیاسپورا به ارمنستان را در پیش گرفت. در چارچوب این برنامه که «نرگاکت» نام گرفت حدود ۱۵۰ هزار نفر از ارمنه‌ای که در کشورهای اروپایی و خاورمیانه زندگی می‌کردند به ارمنستان مهاجرت کردند. جذب این جمعیت کثیر در بافت جامعه کار آسانی نبود و مشکلات اجتماعی فراوانی با خود به همراه آورد که هنوز هم کمابیش ادامه دارد. — رشد اقتصادی. ارمنستان از یک کشور دهقانی به کشوری صنعتی بدل شد. مجتمع‌های بزرگ صنعتی مانند «ناتیریت» محصولاتشان را به جمهوری‌های دیگر شوروی صادر می‌کردند. بعد از گذر از سال‌های سخت بعد از جنگ جهانی

مات معاری ز رمنستان رنف ماسطخ یتسمومی شال

ها ن ت الی

ک ی

ی ز ح ق ی گ ر

های — ایستاد استالینی روی تلخ این تاریخ است. رد

نویسندگان و روشنفکران ارمنی هم از تصفیه‌های خونین استالینی در امان نماندند. نویسندگانی چون یقیشه چارنتس و آکسل باکونتس قربانی این تصفیه‌ها شدند و گورگن ماهاری مهم‌ترین رمان‌نویس معاصر ارمنی طعم تلخ تبعید در سیبری را چشید.

— ایروان در دوره شوروی ایروان شد. صحبت از پیشینه ۲۷۵۰ ساله ایروان می‌شود، اما واقعیت این است که ایروان در اوائل سده بیستم میلادی شهری بود کوچک با کوچه‌های باریک به شیوه شرقی که ابا با تفلیس مثلاً قابل مقایسه نبود. مرکز شهر ایروان توسط تامانیان طراحی و اجرا شد. ساختمان اپرا، میدان جمهوری، کاسکاد و مترو همه در سال‌هایی که ارمنستان شوروی بود ساخته شدند.

— در سال ۱۹۴۱ آلمان نازی به شوروی حمله کرد و کل اتحاد جمهوری‌های شوروی در معرض سقوط قرار گرفت. در مبارزه علیه تهاجم فاشیسم ارمنه نقش مهمی بازی کردند. ۶۰۰ هزار نفر از ارمنه در جنگ علیه آلمان هیتلری شرکت کردند و ۳۵۰ هزار نفر کشته شدند. این رقم با توجه به جمعیت زیر سه میلیون نفر ارمنستان رقم بسیار بالایی است. امروز در ارمنستان هر سال برای قربانیان این جنگ مراسم می‌گیرند و از جنگ علیه

۲۹ نوامبر، سالگرد اعلام جمهوری شوروی ارمنستان

در سال ۱۹۹۱ اتحاد جماهوری‌های شوروی از هم پاشید و جمهوری‌هایی که در چارچوب این واحد سیاسی بزرگ تعریف می‌شدند از هم جدا شدند. اعلام استقلال جمهوری ارمنستان نقطه پایانی بود بر دومین جمهوری ارمنستان. جمهوری سوسیالیستی ارمنستان شوروی که در ۲۹ نوامبر سال ۱۹۲۰ اعلام موجودیت و ۶۱ سال عمر کرد. در این شش دهه مردم ارمنستان تاریخ پرفراز و شیبی را پشت سر گذاشتند. سرگذشت تاریخی متفاوت ارمنه‌ای که در ارمنستان می‌زیستند و آن‌هایی که دیگر نقاط جهان پراکنده بودند، به پیدایش تفاوت‌هایی در روحیات آن‌ها انجامید. کسی که نیاکانش در دوره تصفیه‌های خونین استالینی زیسته‌اند و آن که این دوره را تجربه نکرده است، دشوار بتوانند یکدیگر را درک کنند. همین طور شکاف عمیقی خواهد بود بین آن که نیاکانش عزیزان خود را در جنگ جهانی دوم از دست داده‌اند و آن‌ها که تنها در کتاب‌ها درباره جنگ جهانگیر دوم خوانده‌اند.

تاریخ شصت‌ساله ارمنستان شوروی جزء مهمی از تاریخ معاصر ارمنه است. خلاصه‌ای از تحولات مهم این دوره را می‌توان چنین بر شمرد:



اراضی ارمنستان غربی به ارمنستان می‌دادند. بعد از این تظاهرات دولت ارمنستان شوروی ساخت یادبودی برای قربانیان قتل عام سال ۱۹۱۵ را تصویب کرد و دو سال بعد بنای «تریتزرتاکاپرد» در ایروان افتتاح شد. زمینه‌های این رویداد بزرگ هنوز شناخته شده نیست. احزاب دیاسپورا در این ماجرا دخالت مستقیمی نداشتند. دلیل اصلی احتمالاً پیدایش یک نوع تساهل در زمینه مسائل ملی در سطح رهبری شوروی بوده که امکان سرریز احساسات ملی خفته را فراهم کرده است. پرونده اصلی این شماره هویس به این موضوع اختصاص یافته است، نه برای این که داوری قطعی درباره دستاوردها و خُسران‌های دوره شوروی انجام شود، بلکه برای تأکید بر این که تاریخ این دوره جزء مهمی از تاریخ معاصر ارمنستان است. در کتاب‌های درسی ما انگار این دوره وجود نداشته است. انگار هیچ تحولی در این دوره صورت نگرفته، بلکه تاریخ متوقف شده تا شوروی از هم بپاشد و ما از دیاسپورا به ارمنستان برویم و درست از همان نقطه‌ای که به اجبار از آنجا رانده شدیم کار را ادامه دهیم. اما واقعیت نشان داد که در این دوره علی‌رغم همه مصیبت‌ها، نیروهایی رشد کرده‌اند که بهتر به چم و خم امور جامعه ارمنستان امروز آشنایی دارند و بهتر می‌توانند آن را اداره کنند.

انتخابات پانزدهمین دوره مجمع نمایندگان ارمنه تهران

روز جمعه ۱۶ نوامبر (۲۶ آبان) انتخابات پانزدهمین دوره مجمع نمایندگان ارمنه تهران برگزار شد. بیش از ۵۷۰۰ نفر در محله‌های ارمنی‌نشین تهران و شهرستان‌های قزوین، رشت، انزلی و گرگان برای انتخاب ۵۳ نماینده این مجمع که با اندکی تسامح می‌توان آن را نوعی پارلمان جامعه ارمنه دانست به پای صندوق‌های رای رفتند. سه گروه از کاندیداها با سه فهرست با هم رقابت می‌کردند. فهرست نخست که از سوی انجمن‌های آزارات، سپیان، نائیری، چهارمحال و همین‌طور انجمن‌های صنفی مانند انجمن نویسندگان ارمنی ایران و انجمن مهندسان و معماران ارمنی ایرانی و تعدادی دیگر از انجمن‌های هوادار یا وابسته به حزب دانشکسوتیون ارائه شده بود، توانست بیشترین تعداد نماینده را به مجمع بفرستد. البته

باید توجه داشت که بخش مهمی از نمایندگان این فهرست در حوزه‌ها و شهرستان‌هایی بود که در آن‌ها نامزدها می‌توانستند با آرای اندکی به مجمع راه پیدا کنند یا اصولاً رقابتی وجود نداشت. رقابت اصلی در محله‌های ارمنی‌نشین مجیدیه و نارمک بود. در مجیدیه فهرست کاندیداهایی که به نام «کاندیداهای مستقل» در انتخابات شرکت کرده بودند بیشترین آرا را نصیب خود کرد. در نارمک رقابت بین فهرست انجمن‌های هوادار دانشکسوتیون و فهرست مشترک مجتمع ورزشی رافی، هفته‌نامه آراکس و یک انجمن دیگر بود. تا این لحظه بر اساس نتایج غیررسمی در مورد برندگان قطعی اختلاف نظر وجود دارد. با این همه آشکار است که دست کم سه تن از انتخاب شده‌گان از فهرست رافی-آراکس خواهند بود. فهرست قطعی انتخاب شده‌گان و تحلیل نتایج این انتخابات را در شماره‌های آینده هویس بخوانید.

آیا روسیه در آذربایجان در پی کودتا است؟

مدتی است که در باکو راجع به برنامه کودتای مسکو به کمک ثروتمندان آذری مقیم روسیه سخن می‌گویند. ماجرا از آنجا شروع شد که گروهی از میلیارد درهای آذری مقیم روسیه همه سازمان‌های آذری روسیه را تحت اتحادیه واحدی سازمان دادند که رئیسش عباس عباسوف، معاون نخست

وزیر پیشین آذربایجان است. این واقعه مصادف شد با پیروزی ایوانیشویلی در انتخابات گرجستان که به ظن بسیاری از ناظران اگر به کمک مسکو اتفاق نیافتاده باشد، دست کم با موافقت خاموش آن روی داده است. باکو سرپرست کمیته امور اجتماعی خود را به مسکو فرستاد و این فرستاده بعد از بازگشت با این اظهارات با خبرنگاران روبه‌رو شد: «هر آذربایجانی که در خارج از کشور زندگی می‌کند و هنوز با کشور خود در ارتباط است، باید بکوشد روابط باکو و کشور محل سکونت خود را بهبود ببخشد، نه اینکه به ابزاری در دست دیگران بدل شود برای تاثیرگذاری بر سیاست مستقل ما».

سازمان‌دهنده‌گان اتحادیه جدید در روسیه به شدت منکر این هستند که سازمان‌شان ابزاری در دست حکومت کرملین است. رستم ابراهیم‌بگوف که نویسنده، نمایشنامه‌نویس و از بنیانگذاران اتحادیه جدید است می‌گوید: ما این اتحادیه را برای دفاع از حقوق آذری‌های مقیم روسیه تاسیس کرده‌ایم. من نمی‌فهمم معنی این حرف‌ها چیست؟ در پاسخ این سوال که چرا بنیانگذاران جدید دولت باکو را در جریان اقدامات خود قرار ندادند، ابراهیم‌بگوف گفته است: شهروندان آذری روسیه این سازمان را برای حفظ منافع خود به وجود آورده‌اند. آن‌ها مجبور نیستند برای هر کاری که می‌خواهند بکنند توافق باکو را جلب کنند.

همایش احترام به پیامبران الهی از دیدگاه کتب آسمانی با حضور وزیر ارشاد و فرهنگ اسلامی برگزار شد



امسال نیز به رسم سال‌های اخیر، به ابتکار اداره امور اقلیت‌های وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، در هفته کتاب جلسه‌ای بین نمایندگان اقلیت‌های دینی با مسئولین وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی برگزار شد. روز پنج‌شنبه ۲۵ آبان نمایندگان اقلیت‌های ارمنی، آسوری، کلیمی و زرتشتی ایران به دیدار سید محمد حسینی، وزیر ارشاد و فرهنگ اسلامی جمهوری اسلامی ایران رفتند. در ابتدای جلسه قطعاتی از کتب آسمانی هریک از ادیان قرائت شد.

اداره جلسه به عهده سرپرست اداره امور اقلیت‌ها سعید تقوی بود. او در سخنان خود تاکید کرد که قانون اساسی کشور اهانت به پیامبران همه ادیان الهی تقبیح شده و این امر منحصر به پیامبر اسلام نیست.

موضوع اصلی جلسه محکومیت رویدادهای اخیر در بی‌احترامی به پیامبر اسلام بود و هریک از سخنران‌ها از دید خود در تقبیح عمل زشت اهانت به پیامبران سخن گفتند.

محمد رضا وصفی، مدیرکل مجامع، تشکل‌ها و فعالیت‌های فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سخنرانی خود اشاره کردند که خداوند اگر خواهان تک‌رنگی بود می‌توانست همه انسان‌ها را به یک رنگ و یک نژاد بیافریند. پس تنوع در ذات بشر است و باید به آن احترام گذاشت.

موبد پدرام سروش‌پور از سوی زرتشتیان به توجه همه ادیان به اخلاق و آزادی اشاره کرد و با طرح این پرسش که کدامیک بر دیگری مقدم است،

چنین نتیجه‌گیری کرد که آزادی به معنای آزادی توهین به دیگران نیست.

کشیش وائیا سرگیز سخنان جامعه آسوری-کلدانی درباره اهمیت محبت در همه ادیان سخن گفتند.

کشیش نرسیسیان از سوی جامعه ارمنه اظهار داشت که بشر در برابر نوع بهره‌برداری از آزادی‌ای که خداوند به او ارزانی داشته مسئول است و حقوق بشر در آزادی بیان مطلق معنی نمی‌شود بلکه اهانت به دیگران آزادی بیان نیست.

عبدالرحیم گواهی، رییس مرکز پژوهش ادیان جهان گفتند که اختلافات بین ادیان وجود دارد، این اختلافات باید در جلسات علمی مورد بررسی قرار گیرند. او به خانم آن ماری شیمل دین‌پژوه آلمانی اشاره کردند و گفتند این دانشمند آلمانی ۱۰۰ کتاب و بیش از پانصد مقاله درباره اسلام نوشته‌اند و قدر کسانی مانند او را باید دانست. به نظر دکتر گواهی توهین به اسلام را نباید به حساب مسیحیت یا حتی به حساب غرب گذاشت، چون غرب سودی از این اهانت‌ها نمی‌برد.

دکتر همایون سامیه از انجمن کلیمیان ایران که از برخی اشارات دکتر برهانی رنجیده بودند (بدون اینکه مشخص کنند از کدام سخنان ایشان) معتقد بودند که در این جلسه باید روی تشابه‌ها تاکید شود و مواد اختلاف را باید گذاشت برای جلسات علمی و کارشناسی.

علی اسماعیلی، سرپرست معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز تاکید کردند که توهین به هیچیک از ادیان الهی پذیرفته نیست و فهرستی از فیلم‌ها و کاریکاتورهای موهنی که در سال‌های اخیر در غرب تولید شده و در آن‌ها به پیامبر اسلام اهانت شده است ذکر کردند.

دکتر اسفندیار اختیاری نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی ضمن موافقت به سخنانی که در محکومیت اهانت به ادیان گفته شده بود، به طور مشخص‌تر به مسائل نشر کتاب و مطبوعات پرداختند و با اشاره به اینکه وضعیت دشوار اقتصادی و بخصوص گرانی کاغذ و چاپ دارد انتشارات اقلیت‌ها را به نابودی می‌کشاند، خواهان

توجه خاص مسئولین وزارتخانه به ناشران و مطبوعات اقلیت‌ها شدند. نماینده زرتشتیان همچنین گفتند که برخی از ممیزان وزارت ارشاد فراقانونی عمل می‌کنند و از وزیر تقاضا کردند این موضوع نیز مورد بررسی قرار گیرد.

در پایان سید محمد حسینی، وزیر ارشاد و فرهنگ اسلامی سخنرانی کردند. ایشان گفتند:

در تعالیم اسلامی و همچنین در تعالیم دیگر ادیان الهی و کتب آسمانی، به تزکیه نفس انسان تاکید شده است و همه را به آرامش خاطر به جای نزاع و دعوت می‌کنند. در تعالیم دین اسلام همچنین بر این موضوع تاکید شده که به مشترکات ادیان مختلف توجه و به کار گرفته شود؛ چراکه این مشترکات را می‌توان در راستای تکامل ادیان به کار گرفت و اگر انسان‌ها به مرحله‌ای از رشد و تکامل برسند، در جامعه نیز معنویت حکمفرما می‌شود.

وی با تشکر از گردهم آمدن اقلیت‌های مذهبی و بیان دیدگاه‌های آنها در موضوع اهانت به پیامبر اکرم (ص)، بیان کرد: نکته مهمی که ذکر آن در اینجا لازم است، بحث تمسخر و استهزا است؛ آنهایی که دیگران را تمسخر می‌کنند از روی جهل شان است و انبیا را همانند خود می‌پندارند. تعبیر این افراد در سوره غافر مشهود است.

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، تاکید کرد: آنهایی که این گونه نسبت به اعتقادات مردم اهانت می‌کنند، از ابزار هنر، فرهنگ، رمان، قصه، کاریکاتور و رسانه، سوء استفاده می‌کنند و این هنرهای قدسی را هم به سخره می‌گیرند تا از تاثیرات آنها در جهت اهانت به معصومین ما بهره‌گیرند.

به گفته وی، هنر از زمانی که ایجاد شده است در خدمت ادیان بوده و برای اشاعه ادیان الهی در کتابت‌ها و معماری مساجد، کلیساها و دیگر مکان‌های مقدس ادیان دیگر به کار گرفته شده است.

متعرضان به ادیان و پیامبران الهی، نیز از همین شیوه برای تطمیع مردم استفاده کردند و وظیفه ما این است که با همکاری و مساعدت نمایندگان ادیان دیگر همه این اتفاقات را پشت سر بگذاریم.

کشف حمام عمومی نه اطاقه در آرتاشات



در حفاری‌های چند سال اخیر در سایت کاوش‌های باستان‌شناسی آرتاشات، یک حمام عمومی نه‌اطاقه کشف شده است. این خبر را خبرگزاری PanARMENIAN.Net به نقل از ژورنل خاچاطوریان، رئیس گروه باستان‌شناسی‌ای که در منطقه آرتاشات کار می‌کند، منتشر کرده است. به گفته او در عهد باستان وجود حمام‌های عمومی نشانه قدرت حکومت تلقی می‌شده است. کف دو تا از اتاق‌های حمام رنگارنگ است، در حالی که اتاق‌های دیگر دارای کف سفید با قاب آبی هستند. بر کف یکی از این‌ها نقش یک چهره و نوشته لاتین VER به معنای بهار دیده می‌شود. باستان‌شناس یادشده بعید نمی‌داند که نقش این چهره به باورهای مربوط به بهار ارتباط داشته باشد. در این منطقه پیش‌تر پی‌های یک معبد پرستش آپولون هم کشف شده است.

سرژ سرکیسیان رئیس‌جمهور ارمنستان روز چهارشنبه ۳۱ اکتبر از تعدادی از سایت‌های کاوش‌های باستان‌شناسی کشور دیدن کرده است.

او از موزه‌های باستان‌شناسی شنگاویت و اربونی در پایتخت نیز دیدن کرد و با مسائل مربوط به حفظ مکان‌های باستان‌شناسی آشنا شد.

سایت مربوط به آرتاشات، پایتخت تاریخی ارمنستان، در استان آرات کنونی، از محل‌هایی است که رئیس‌جمهور از آن‌ها بازدید کرده است.

شروع ساخت نیروگاه برق-آبی ارس بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ارمنستان

تورج خسروی

الامکان از نیروهای محلی استفاده نماید. با اجرای این پروژه ایران سالانه حدود ۸۶۲ گیگاوات ساعت و ارمنستان حدود ۷۹۲ گیگاوات ساعت از انرژی برق-آبی بهره‌مند خواهند شد. جدای از مشترکات تاریخی و فرهنگی دو ملت ایرانی و ارمنی که همواره باعث تقویت و گسترش روابط دو کشور شده است امروزه دیپلماسی آب نیز می‌تواند به عنوان یک حلقه ارتباطی دیگر روابط و منافع جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ارمنستان را در زمینه اقتصادی، سیاسی، امنیتی و استراتژیک بیابید. از پیش به هم پیوند دهد و در نتیجه صلح، ثبات و رفاه منطقه‌ای را فراهم نماید. به علاوه برق تولید شده از طریق نیروگاه برق-آبی بسیار ارزان تر و به صرفه تر می‌باشد.

(در خاک ایران) بر روی رودخانه ارس است. اعتبار پیش‌بینی شده برای اجرای این پروژه ۴۰۰ میلیون دلار است و بایستی در مدت ۵ سال به انجام برسد. این بودجه از سوی جمهوری اسلامی ایران تأمین و نیروگاه‌های دو طرف توسط شرکت‌های ایرانی طراحی و اجرا خواهد شد. لازم به ذکر است که بهره‌برداری از نیروگاه برق-آبی مغری تا پایان دوره بازگشت سرمایه (۱۵ سال) در اختیار شرکت توانیر خواهد بود و پس از این مدت نیروگاه به صورت بلاعوض در اختیار طرف ارمنی گذاشته خواهد شود. در ضمن در مراحل مختلف ساخت نیروگاه برق-آبی مغری حدود ۲۰۰۰ متخصص و کارگر به کار اشتغال خواهند داشت و شرکت سرمایه‌گذار ایرانی باید حتی

در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۸۸ با حضور روسای جمهوری دو کشور ارمنستان و جمهوری اسلامی ایران ۸ سند همکاری به امضا رسید که یکی از آن‌ها، یادداشت تفاهم همکاری در خصوص احداث نیروگاه برق-آبی ارس بود. از آن زمان تا کنون چندین بار تصمیم دو طرف برای احداث این پروژه با شکست مواجه شد تا اینکه سرانجام در روز پنجشنبه ۱۸ آبان ۱۳۹۱ مراسم کلنگ‌زنی نیروگاه برق-آبی ارس توسط آقایان آرمن موسیسیان و مجید نامجو وزیر نیروی دو کشور آغاز شد. همچنین سرژ سرکیسیان، رئیس‌جمهور ارمنستان نیز در این مراسم مهم حضور داشت. این پروژه شامل یک سد و دو نیروگاه برق-آبی «مغری» (در خاک ارمنستان) و «قره‌چیلر»

اشتباه چاپی

به من نقشه دیگری بدهید
این جا معجزه‌ای نیست

کجایند مورچه‌ها؟

اسم به اسم، نشانی به نشانی

کجایند درختان سوزان و دسته عزا در جنگل سیاه؟

کجایند خفاش‌ها؟

کجاست هیاهوی آن‌ها؟

درس‌های جغرافیا را حفظ کردم ولی

شهرها را در جای خودشان پیدا نکردم

کاملاً در جایی دیگر

کاملاً مردمانی دیگر

به نقشه من نگاه کردند، تعجب کردند، خندیدند،

شانه بالا انداختند، رفتند

به چه رنگی ست دوستی؟

چرا عشق با حروف مورب نوشته نشده است؟

کجایند پست‌ها، ساده لوحان، سرنگون شدگان؟

کجاست خدا؟

چرا فاصله تا آرزوها مشخص نیست؟

به کیلومتر، به میلی‌متر

کجاست خانه من؟

میز آشپزخانه، زیرسیگاری روی میز، سیگار و

دود

چرا بوی دود نمی‌آید؟

در این همه آبی کجایند بچه‌های روستا؟

کجایند چشمان آن‌ها؟

انتظار باید نقطه چین می‌بود و اشک، موج

چه کسی خط خطی کرده؟

اسم‌ها سوار بر هم، زمخت و پرطنین، گویا همین

کافی ست برای شناختن

عینک بدهید، پرچم

می‌خواهم کشورم را نشانه گذاری کنم

کشوری که زندگی می‌کنم

کشوری که می‌میرم

کشوری که نامی ندارد

به من نقشه دیگری بدهید

این جا معجزه‌ای نیست

*

گرگ‌ها ماه را می‌نگریستند
و اشتیاق جنسی را زوزه می‌کشیدند...

جنگل بان خواب بود

من ناگهان به سادگی حس کردم
که درست وسط نیمه شب ایستاده‌ام

گرگ طرد شده از اجتماع، بیا

من منتظرت هستم

درست در وسط نیمه شب

با نیم بطری آبست

و نان فطیر

بیا...

من جنگل نمناک را در آغوش گرفته‌ام

جنگل تنم را می‌فشارد

جنگل لرزان است

(ماه نوامبر بوی خاک نمناک از تو می‌آمد...)

نوامبر تمام شد...)

درد پسا پاییزی

با انگشت کوچک گوش چپم را می‌نوازد

داخل می‌شود

با نیمه راست مغزم بازی می‌کند

رگ‌های خوابم را می‌گستراند به پهنای شب

اعصابم را بر انگشتانش می‌پیچد

درد بر جمجمه‌ام بالا و پایین می‌برد

استحکامش را می‌آزماید

احساسم

زیر دندان کسی خرت خرت می‌کند...

اعصابم سفت می‌شوند...

(چه نرم است مردن بر روی درختان توس...)

گرگ‌ها جلوتر از خورشید می‌دویدند...

تب زیبا بود...

درد از جنسیت گم شده بود...

بعد از مراسم

جنگل را سوزاندم

جنگل جنسیت نداشت

*

به سلامتی شما به سبک شوروی
به سلامتی، به سبک شوروی
سلامتی، به سبک شوروی

ای هیتلر

اکنون که هیاهو خاموش شده

وقتی من، که شهروند سابق شوروی هستم

جوان، سالم، آماده نبرد، بی‌فایده در زمان صلح

راحت بر روی سنگ فرش ادئون پلاز نشسته‌ام

تو را به یک لیوان آبجو دعوت می‌کنم، کمی غیبت

می‌کنیم

از هر چیز به جز جنگ

در ماریان پلاز پسری را دیدم که از همه پنهان می‌شد

و زنی که ناگهان قرمز شد

و بچه‌هایی که سر به زیر می‌دوند

و عشاقی که رو بر می‌گردانند

و ملتی که به شدت خجالت می‌کشند

و تقریباً به یاد ندارند که چرا

و روزهای گسترده در مسکو به یاد آمد

که چه‌گونه بر صندلی کافه ارزان قیمت، ملتی را

تماشا می‌کردم که دلیلی برای خجالت ندارند

هیتلر، من از آن‌ها به شدت می‌ترسم، از آن‌هایی که

دلیلی برای خجالت ندارند

دلاورانی با چشمان براق، دندان‌های براق، با مدال

و براق

از دست پیروزمندان فرار کن

از شور و نشاط‌شان

از تو خالی بودن‌شان

هیتلر، آن‌ها فقط شلیک آخر را به یاد دارند

و تقریباً تمام عمر بی‌کارند

در باره جنگ شوخی می‌کنند

هشدار در خنده‌هاشان هست

پیروزمندانی که فراموش می‌کنند

پیروزمندانی که پیر می‌شوند

پیروزمندانی که از فرط بی‌حوصله‌گی خسته می‌شوند

هیتلر، نفس راحتی بکش

برای ادامه، شکست لازم است

و کمی گناه، برای زندگی

هیتلر اکنون من کتاب‌هایم را می‌بندم

من به جای همه پیروزمندان خجالت می‌کشم

و تو را به یک لیوان آبجو دعوت می‌کنم

شعر بنویس

اگر سرزمینت خشک است و سنگی
شعر بنویس تا زندگی نرم باشد.

رئیس جمهور ما که زبان شناس است گویا
پشت عهدنامه‌ها شعر می‌نویسد
درباره تنهایی، اندوه
و در لحظه‌های ناامیدی، استعفا...
و مخالفان فحاشی می‌کنند موزون
و ما فریاد می‌کشیم ریتمیک
وزیر دفاع سرود اعطا می‌کند به جنگ
که دل همسایه نافر جام نرم شود
که بمب بی صدا بیافتد.

رئیس بانک مرکزی شعر نو می‌سراید
درباره بحران اقتصادی
و روزنامه‌نگار، سرپایی رباعی می‌نویسد
درباره تصادفات اخیر و مخصوصاً خودکشی کنندگانی
که شعر در جیب‌شان به جا می‌گذارند.
گداها کنج دیوار
جدول شعر اهدا می‌کنند به سرما و قحطی.

وقتی روزگار خیلی سنگین می‌شود
سطرها را بشکن تا راحت بگذرد.

و مخصوصاً
اگر نمی‌دانی چه‌گونه سخن بگویی درباره نسل‌کشی
میهن و دشمن
حتماً شعر بنویس
تا کتاب تاریخ راحت هضم شود.

گویا لازم به ذکر نیست که
اگر سرزمینت خشک است و سنگی
مردگانت را با شعر بدرقه کن تا خاک بر آن‌ها سبک
باشد.

شنبه شب، صبح یک‌شنبه

مسیح محترم
آمدنت را یک روز به تأخیر بیانداز
چون فردا یک‌شنبه است و من باید بخواهم

خداوندا
آتشفشان‌ها را متوقف کن
زلزله‌ها را
سیل‌ها را
دیگر بازی‌های پرسر و صدایت را
و تصمیم‌های آخر زمانت را
یک روز به تأخیر بیانداز

آقای شهردار
ساخت و ساز را متوقف کن
رفت و آمد را ممنوع کن
و به احترام یاد من
یک دقیقه سکوت اعلام کن

بگذار حماس بمب نیاندازد
و علی‌یف بر قره‌باغ شلیک نکند
دست کم فردا.

و القاعده محترم
مبارزه اعراب و اسرائیل را تمام کن
و بزرگان خرد و کلان
آتش بس اعلام کنید امشب

چون فردا یک‌شنبه است و من باید بخواهم
خواهش می‌کنم بورس توکیو را ببندید
سنگ بزرگی بتیانید در خط لوله نفت باکو-جیحان
کارخانه بی‌ام و را از بیرون ببندید
شبکه‌های تلویزیونی محترم
اعلام پیشگیری کنید
و بگزار امشب بالیوود
فقط رویا تولید کند

دوستان انقلابی
ضد انقلابیون
راست‌ها، چپ‌ها و میانه‌ها
میدان را ترک کنید و سکوت کنید
صا - حب - مس - لک

برادران مؤمن
نزدیکان‌تان را دوست بدارید
دست کم امروز
که با هیپنوتیزم آمده‌ام.
و خواهش می‌کنم سکوت کنید

و یک روز
پاک کنید اسمم را از فهرست انسان‌ها
از فهرست سگ‌های ولگرد
فهرست انتخاباتی
فهرست نوح
فهرست شاعران
از فهرست
تبه‌کاران گذشته و آینده
بی‌شرمان و صالحان
زندانیان سیاسی
داوطلبان
بی‌اراده‌ها
مصرف کنندگان
عاشق‌ها
زنده‌ها
و مردگان
چون فردا یک‌شنبه است و من باید بخواهم

در آخر
کاغذ سیاه بفرستید برای خانواده‌ام
سیاه، همچون خوابی که به یاد نمی‌آید
و برایم غیبت رد کنید در این عالم
چون شنبه است
نیمه شب
ایستاده‌ام بر لبه روز
و خودم را به پایین پرتاب می‌کنم
شب به خیر.

مترجم: ادیک بغوسیان



نوراونک

کلیسای که با عشق ساخته شد

نوراونک در زبان ارمنی به معنای «دیر نو» و نام یکی از کلیساهای رسولی ارمنستان است که در سده سیزدهم بنا شد. این کلیسا امروز سرباست و در ۱۲۲ کیلومتری ایروان نزدیک شهر یقگنادزور، در گذرگاه تنگی که توسط رودخانه آق‌مور به وجود آمده، واقع شده است. در سده سیزدهم و چهاردهم این دیر به مقر اسقف‌های سیونیک تبدیل و در سده‌های بعد به یک مرکز مهم دینی و سپس فرهنگی بدل شد.

نوراونک در سال ۱۲۰۵م. توسط اسقف هوانس بنیاد گذاشته شد. دیوارهایی دژی که مجتمع را احاطه کرده است در سده‌های هفدهم و هیجدهم ساخته شد.

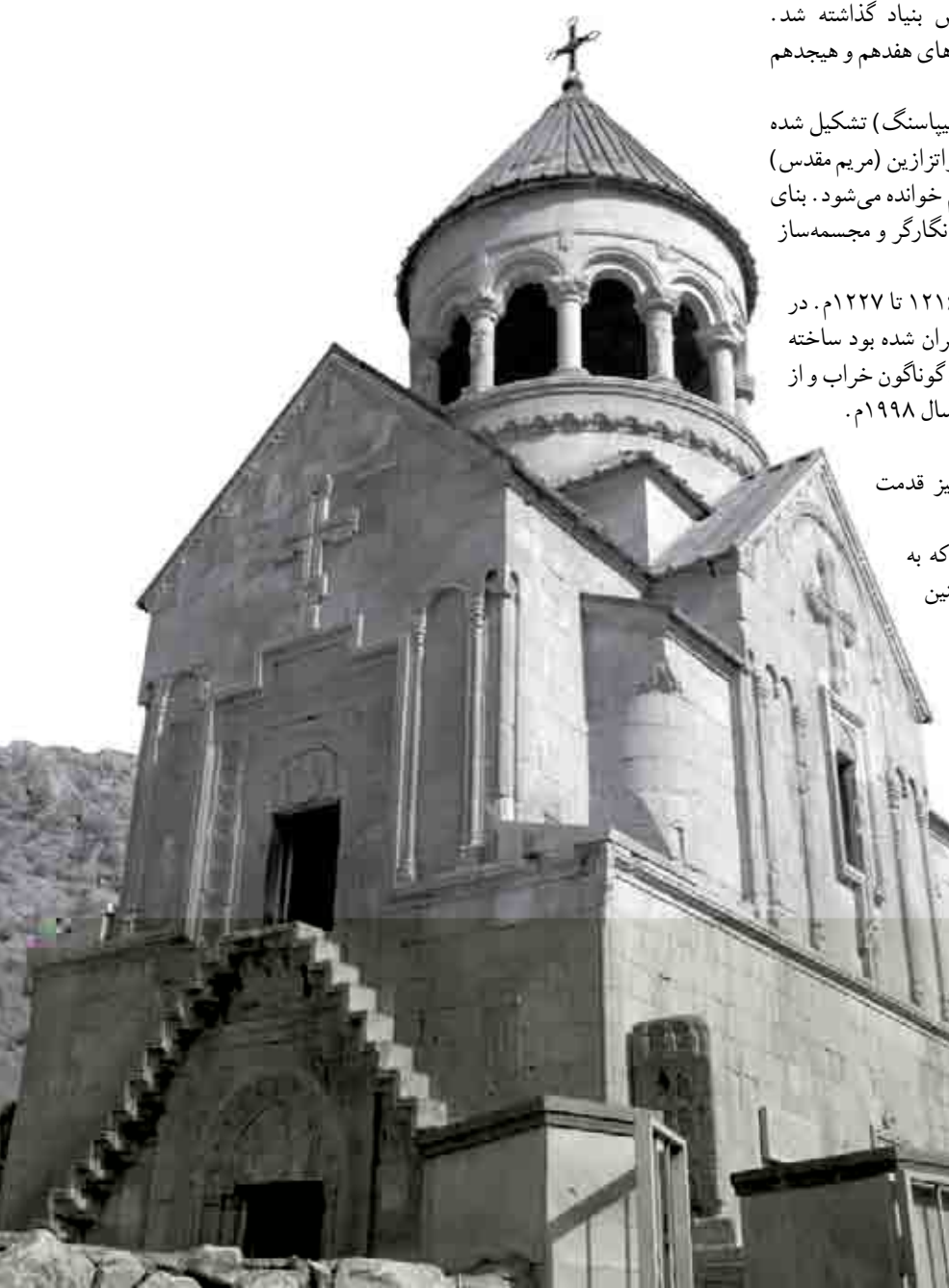
مجتمع نوراونک از چند کلیسا و تعدادی خاج‌کار (چلیپاسنگ) تشکیل شده است. نزدیک‌ترین و بزرگ‌ترین کلیساها، سورپ آستواتزاین (مریم مقدس) است و به افتخار شاهزاده بورتل اربلیان، بورتلاش‌ن هم خوانده می‌شود. بنای این کلیسا در سال ۱۳۳۹م. به پایان رسید. این بنا کار نگارگر و مجسمه‌ساز معروف زمان، مومیک است.

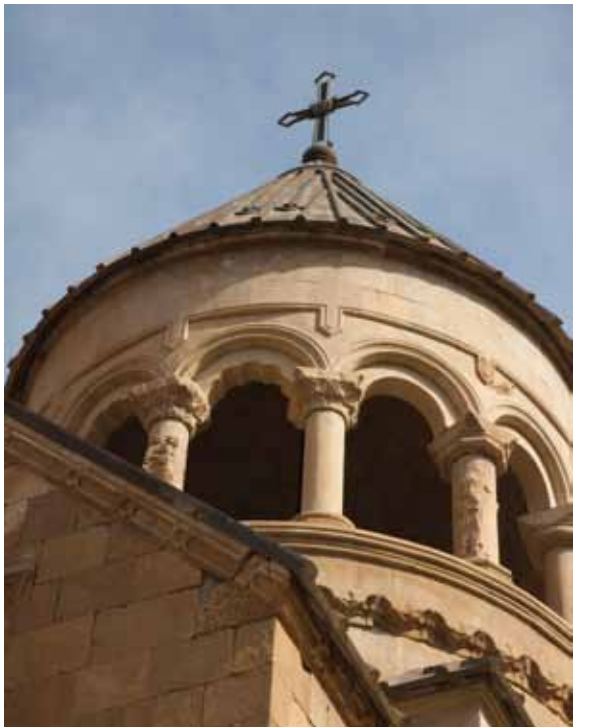
کلیسای دیگر سورپ کاراپت نام دارد و در سال‌های ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۷م. در شمال خرابه‌های کلیسایی به همین نام که در زلزله ویران شده بود ساخته شده است. گنبد این کلیسا چندین بار در زمین‌لرزه‌های گوناگون خراب و از نو بازسازی شده است. سورپ کاراپت آخرین بار در سال ۱۹۹۸م.

به خرج یک خانواده ارمنی - کانادایی بازسازی شد. دو بنای دیگر، گاویت و کلیسای سورپ گریگور نیز قدمت مشابهی دارند.

مردم محل در زمان بنای نوراونک به خاطر عشقی که به مومیک معمار و نگارگر خود داشته‌اند، برای مرگش چنین افسانه‌ای ساخته‌اند:

مومیک عاشق یکی از دختران شاهزاده سیونیک بوده و دختر هم او را دوست می‌داشته است. چون شاهزاده از ماجرا باخبر می‌شود، مومیک را نزد خود می‌خواند و به او می‌گوید اگر بتوانید در مدت سه سال دست تنها و بدون کمک کلیسای باشکوهی بسازد، دخترش را به او خواهد داد. مومیک موافقت خود را اعلام می‌کند و سه سال نشده بنای کلیسا را به اتمام می‌رساند. شاهزاده یکی از مردانش را نزد او می‌فرستد. مأمور شاهزاده، معمار بزرگ را از بام بنایی که با خون دل ساخته بود، به پایین می‌اندازد و آخرین سنگی که مومیک آماده کرده بود به سنگ قبر او بدل می‌شود.









گپی با نقاش جوان کارینه زهرابی

عاشق کشیدن اسبم!

آنی قلیچیان

نقاشی اسب است.

چه قدر خانواده‌ات در کارت تأثیرگذار بودند؟
پدر و مادرم مسلماً تأثیر زیادی داشتند اما خواهرم مشوق اصلی‌ام بوده است.

کارینه در حال حاضر به غیر از نقاشی در چه زمینه‌های دیگری فعالیت دارد؟
از زمانی که در هنرستان گرافیک می‌خواندم فرصت آن را داشتم که با دیگر رشته‌های هنری آشنا شوم مثل ویتراژ و سفال‌گری و عکاسی. اما بیشتر در آن زمان تمرکزم را روی ویتراژ و عکاسی گذاشتم.

در چه نمایشگاه‌ها و مسابقاتی شرکت کرده‌ای؟
تقریباً از سال ۸۰ در جشنواره‌های فرهنگی - هنری دانش‌آموزی، در نمایشگاه گروهی گالری شیو، و در بخش عکاسی نمایشگاه عکاسی و نقاشی ارامنه معاصر در فرهنگ‌سرای صبا (سال ۲۰۰۹). اما چند وقتی است که به صورت انفرادی کارهایم را به نمایش می‌گذارم. که آخرین آن‌ها نمایشگاه انفرادی نقاشی‌ام در گالری ایده در سال ۲۰۱۱ بوده.

کارینه زهرابی در در هنرستان نقاشی تحصیل کرده و این روزها به طور جدی نقاشی و عکاسی می‌کند. سال گذشته نقاشی‌هایش را در گالری ایده به نمایش گذاشت و پیش‌تر در تعدادی نمایشگاه جمعی از جمله در نمایشگاه هنرمندان تجسمی ایران در گالری صبا شرکت کرده بود. مصاحبه پیش رو حاصل گفت و گویی دوستانه با اوست.

اگر موافق باشی با بیوگرافی خودت شروع کنیم؟
کارینه زهرابی هستم متولد بهمن ۱۳۶۶ و دانشجوی کارشناسی تصویرسازی.

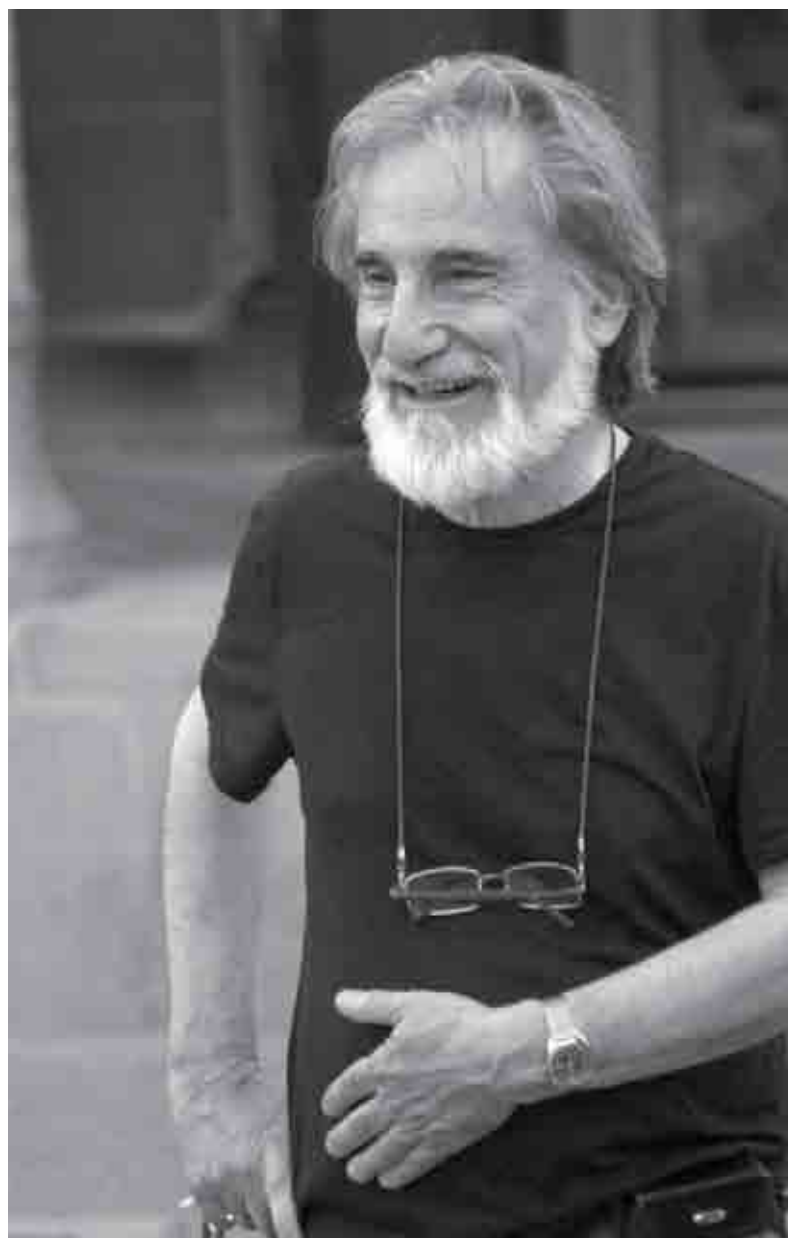
از چه زمانی نقاشی کردن را شروع کردی؟
تا جایی که به یاد دارم از دوران کودکی همیشه مداد رنگی و کاغذ همراهم بوده و هر چیزی را که می‌دیدم نقاشی می‌کردم.

بیشتر از طراحی و نقاشی کردن چه چیزهایی لذت می‌بری؟
اسب! همیشه از همان دوران کودکی نقاشی کردن از اسب برایم کاری لذت‌بخش بوده و هنوز هم یکی از کارهای مورد علاقه من طراحی و



آزاد ماتیان به روایت آزاد ماتیان

قسمت دوم



ارمنستان: ۱۹۹۱ و ۱۹۹۴

از همان دوره مهاجرت گسترده ارمنه ایران به ارمنستان در سال ۱۹۴۶ که به نگرافت مشهور است، ارمنستان برای من به سیروسلوکی معنوی بدل شد. منی که مدام در جست‌وجوی این هستم که زیربنای مادی انتزاعی‌ترین پدیده‌ها را بیابم، هنوز هم نمی‌توانم بفهمم چه‌طور اندیشه ارمنستان در چهارسالگی آمد و در من جا خوش کرد. گفتم که به هیچ‌جا تعلق خاطری نداشته‌ام. به فرانسه که رفتم تا یکی دو ماه خواب می‌دیدم که برگشته‌ام ایران و وحشت‌زده و خیس عرق از خواب می‌پریدم، در حالی که خیلی‌ها از نوستالژی ایران رنج می‌بردند. به هر رو، پاریس هم شهر من نشد، شاید به این خاطر که من وطن معنوی خود را داشتم که ارمنستان بود و باز هم مستقل از من صفت «شوروی» هم به آن اضافه شد. این ارمنستان البته جلوه‌های مادی خود را هم داشت: کتاب‌هایی که از کتاب‌فروشی ساکو در تهران می‌خریدم و رادیو ارمنستان با برنامه‌هایی که شب دیروقت و با کیفیت بد پخش می‌کرد و بخصوص با برنامه آهنگ‌های سفارشی‌اش، عکس‌هایش، رویاهایی در خواب و بیداری، و البته نامه‌ای که حدود ده سال بعد از مهاجرت خانواده برادرم به ارمنستان دریافت کردیم که گمانم اولین و آخرین نامه‌ای بود که از آن‌ها دریافت کردیم و با جوهر بنفش روی کاغذ کاهی نوشته شده بود. «سلام بر بازکننده نامه / قربان خواننده نامه / خواننده‌ی خانه / که بگذار نویسنده را به یاد آورد». خُب، آن روزها خواننده‌ی خانه من بودم. برادر بزرگم آسکاناس گمانم در اهواز کار می‌کرد. خلاصه، باز هم بدون این که خیلی حواسم باشد، تحت تأثیر همه این‌ها، شدم جزو «ارمنستانیون»، که در محیط ارمنه مترادف چپ بود.

نخستین بار به عنوان عضوی از هیأت «انجمن فرهنگی ارمنه ایران» پا به ارمنستان گذاشتم. دعوت‌کننده‌ی ما «کمیته رابطه فرهنگی با دیاسپورا» بود. معاون اول رئیس این کمیته که اگر اشتباه نکنم نامش رفیق قازاریان بود از ما استقبال کرد و سخن را با انتقاد از خود شروع کرد. دوران گذار شروع شده بود. او می‌گفت که در گذشته نسبت به دیاسپورا رفتار تبعیض‌آمیزی وجود داشته و حالا قرار است این اشتباه جبران شود [منظورش این بود که به گروه‌های غیرهوادار ارمنستان بی‌توجهی شده است]. دیدم خیلی وارد معقولات می‌شود و برای این که از اشتباه درش بیاورم گفتم رفیق قازاریان، عذر می‌خواهم حرف‌تان را قطع می‌کنم، اما ما از «آن یکی‌ها» هستیم. بلافاصله لحن صحبتش را عوض کرد و شروع کرد به تعریف از «سازمان‌های میهن پرستانه دیاسپورا که همواره کنار مام وطن ایستاده‌اند» و از این حرف‌ها. به هر حال، از ما خوب‌پذیرایی کردند. یک ماه در هتل دوین اقامت کردیم، ماشین در اختیار ما گذاشتند و راننده کمیته ما را به تماشای همه جاهای دیدنی بُرد. انجمن ارمنی-ایرانی‌های مهاجر ما را به شهر آبوویان دعوت کرد و در مدرسه رافی آن شهر جلسه دیداری بین ما و مردم شهر، که بیشترشان از ارمنه‌ای مهاجرت کرده از ایران به ارمنستان بودند، ترتیب دادند. برداشت من این بود که پنجاه سال بعد از مهاجرت از ایران به ارمنستان، آن‌ها هنوز احساس حقارت می‌کردند، حتی کسانی در سطح ادوارد ماناریان که بازیگری شناخته شده و رئیس انجمن بود.

احساسات خیلی متناقضی داشتم، ولی به طور کلی، خوشحالی‌ام بی‌اندازه بزرگ بود. در سرزمین رویاهایم بودم، سرزمینی که حالا خاک بود، درخت بود، خانه بود، آدم‌ها بودند. ایروان از آن‌چه تصور می‌کردم زیباتر بود، بعضی گوشه‌هایش حتی پاریس را به یادم می‌آوردند. تا امروز بابت این خوشحالی احساس گناه می‌کنم، گناهی که هنوز نزد خودم هم به آن اعتراف نکرده‌ام. بار دوم در سال ۱۹۹۴ با همسرم آراکس به ارمنستان رفتیم و شش ماهی در آن‌جا بودیم. یکی از سال‌های خاموشی و سرما بود و ما فرصت یافتیم طعم سرما و تاریکی را بچشیم. این را هم بگویم که در اولین سفرم به ارمنستان

در سپتامبر سال ۱۹۹۱ با گارنیک آتانیان، رئیس دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه دولتی ایروان ملاقاتی داشتم تا شاید بتوانم در آنجا از تز دکتریام دفاع کنم. درباره موضوع آن توافق کرده بودیم: چارنتس. همه مدارک لازم و مقالاتی را که درباره چارنتس در جاهای گوناگون به چاپ رسانده بودم برای شان فرستاده بودم و حالا هم به عنوان استاد دانشگاه اصفهان پیش او رفتم، با این انتظار که از ترم هم دفاع کنم. اما در کمال حیرت من، گارنیک آتانیان گفت که باید موضوعم را عوض کنم، چون درباره چارنتس همه چیز گفته شده است و من دیگر چه می‌خواهم بگویم. شاید بتوان گفت این نخستین آشنایی عملی من با واقعیت ارمنستان بود. موضوعم را عوض نکردم، بلکه از این که با آدمی با چنین طرز فکری اصولاً کاری داشته باشم، منصرف شدم. در این شش ماه با آدم‌های دیگری هم آشنا شدم که درباره همه‌شان در این مجال کوتاه نمی‌توانم صحبت کنم. فقط این را بگویم که در همین دوره چهار شعر بلندم زاده شدند: *ایروان ۹۳* (که باید باشد ۹۴، تاریخ را اشتباه کرده‌ام)، *آواره*، *زائران* و *با این همه*. [در این شعرها یک کلمه هم درباره ارمنستان نیست، اما سرخوردگی زائرانی که در بیابان راه می‌سپارند شرح سرخوردگی من است].

چارنتس

مادرم که هیچ سواد نداشت زمانی که بچه بودم شعر *ارمنستان شیرین من* چارنتس را با لهجه اصیلش می‌خواند. البته معلوم است که نه او می‌دانست این شعر را که سروده است و نه من. نخستین آشنایی «رسمی‌ام» با چارنتس در نوجوانی بود، توسط دایمی‌ام هروس استپانیان. سال‌های اعاده حیثیت از چارنتس در ارمنستان بود و مجموعه آثار او که در سال ۱۹۵۴م. منتشر شده بود به دست دایمی هروس هم رسیده بود. می‌خواندم و طبیعتاً نمی‌فهمیدم، اما با این اشتیاق سیری‌ناپذیر که بفهمم می‌خواندم. احساس می‌کردم او تومانیان نیست، چیز دیگری است. شد که او تومانیان را هم از ذهنم بیرون کرد، البته موقتاً، و ماند تنها خودش. فکر می‌کنم در این ماجرا ایدئولوژی نقش مهمی داشت. چارنتس انقلابی بود و با صدای بلند اعلام می‌کرد انقلابی است و این کاملاً با روحیات من در آن روزها جور در می‌آمد. البته افسوس کلام هم بود. آدم‌ها و ایدئولوژی‌ها ترجیح می‌دهند همه چیز را ساده کنند: خوب/بد، خیر/شر، عادلانه/ظالمانه، راست/چپ. شاید در واقعیت هم همه چیز به همین اندازه ساده باشد، بخصوص وقتی از دور نگاه می‌کنی. اما برای این که کوه را خوب بشناسی، باید به آن نزدیک شوی، خودت را از صخره‌ها بالا بکشی، در دره‌هایش بروی، غارهای تاریکش را بکاوی. به تدریج مسائل برایم بغرنج‌تر شد و تصمیم گرفتم یکی از پیچیده‌ترین دوران‌های تاریخ‌مان و شاعری را که در این دوره زیسته بود، به کمک هم، بشناسم. درست‌تر، در احوال شاعر در زمانه‌اش تفحص کنم. اما هرچه بیشتر گشتم، این شاعر دست‌نیافتنی‌تر و جذاب‌تر شد. در تمام سال‌هایی که ارمنستان شوروی بود، واقعیت ارمنی با یک دوگانگی قرین بود که بنا بر آن چارنتس یا باید بلشویک می‌بود یا میهن‌پرست و به طور خاص داشناک. یا *ارمنستان شیرین* یا *تین* و *علی*. و من کشف کردم که شکار چارنتس دشوار است، چون او بیش از هر چیز خودش شکار خودش و شکارچی خودش است، و چون او با تغییر شکل دائم از نگاه دیگران می‌گریزد، تا شکار آن‌ها نشود. در سال ۱۹۸۳م. کتاب *چارنتس کیست؟* را در تهران منتشر کردم و نامش را مقدمه گذاشتم. در این رساله این فکر را مطرح می‌کردم که باید برای پرهیز از افتادن در دام دوگانگی چارنتس، به ایده چندگونه‌گی و دگربودگی دائم روی آورم، به عنوان تنها ضامن آزادی، که اما قیدوبندهای هم بیرونی و هم درونی مانع آزادی نهایی می‌شدند.

گل‌های کویر و پیش از آن

نوشتن شعر را در شانزده هفده سالگی شروع کردم. می‌توانستم قافیه‌ها را جور کنم و چیزهایی انتزاعی درباره مثلاً مبارزه برای آزادی می‌نوشتم و تلاش‌هایی هم برای نوشتن چیزهای اریژینال‌تر می‌کردم. فرصتی پیش آمد و با محفل ادبی «نوراج» (صفحه‌ی نو) آشنا شدم و شعرهایم را برای شان خواندم. کلی تعریف کردند، حتی گفتند می‌توانم نامزد عضویت در گروه باشم، هر چند خودشان همه مردانی میان‌سال بودند. دفترم را به دو [شاعر ارمنی - ایرانی] دادم که در حاشیه‌اش یادداشت‌های کوتاهی نوشت مثل خوب، بد، قابل قبول. چند چیزی هم برای ماه‌نامه *تسیراک* بیروت فرستادم که در سه شماره از شماره‌های سال‌های ۶۶-۶۷ چاپ شد. در شماره سوم در کنار شعرهایم نقدی هم چاپ شد از لئون داربینیان که با صفاتی مانند جوان، با استعداد، آینده خوب و از این قبیل درباره من نوشته بود. این تعریف‌ها به جای این که تشویقم کند، مثل آب سردی بود که روی سرم بریزند و تا انتشار مجموعه شعر *گل‌های کویر* در سال ۱۹۸۱، دیگر هرگز چیزی جایی چاپ نکردم. در *گل‌های کویر* من دیگر حرف خود را داشتم و همان طور که جای دیگری هم گفته‌ام می‌ترسیدم حرفم را بزنم، چون این حرف بسیار بدبینانه بود. تعدادی از شعرهای این دفتر را در پاریس نوشته بودم، تعدادی دیگر را پیش یا پس از آن. این شعرها با فاصله‌های طولانی از یکدیگر نوشته شده‌اند، برای همین هم نسبت به دوره طولانی نگارش‌شان نسبتاً کم هستند، اما گمان می‌کنم با وجود این در آن‌ها وحدت مضمونی وجود دارد. این کتاب، همان طور که در عنوانش هم اشاره کرده بودم، چون فریادی در کویر باقی ماند. تنها بازتاب جدی کتاب چهارده سال بعد از انتشار آن بود. ادبیات‌شناس معتبر ارمنی واهه اوشاکان در روزنامه *آزداک* به قول دربان صدای بحران‌های روحی مرا شنیده بود، و داوری‌اش درباره کتاب بسیار مثبت بود. نوروان هم بعدها، وقتی با هم آشنا شدیم، به من گفت که کتاب در زمان انتشارش به مذاق شاعران ارمنی جوان تهران خوش آمده است.

آهنگ بی‌انقطاع

دومین دفتر شعرم، *آهنگ بی‌انقطاع*، حال‌وهوایی به کلی متفاوت دارد. این مجموعه تماماً با نَفَسِ تغزلی نوشته شده است. برای همین هم رابطه کلمه و محتوا در آن بی‌واسطه‌تر می‌نماید. کتاب در ایروان چاپ شد، در سال ۱۹۹۵م. در هزار نسخه، که تنها دویست نسخه‌اش به دست من رسید و بقیه‌اش از بد روزگار در گاراژی زیر باران ماند و خمیر شد. مقدمه این مجموعه را گئورگ امین نوشته است. درباره آن سورن دانیلیان، متاکسه و واهه اوشاکان هم نوشتند. گئورگ امین نوشته است «پس از کتاب *باغبان* نوشته شاعر بزرگ هند رابیندرانات تاگور، من هرگز شعرهایی به این زیبایی و والایی، به این پاکی و در عین حال صمیمانه و تأثیرگذار، نخوانده بودم...».

نشان جهان

این سومین مجموعه شعر من است. این یکی برخلاف دوتای قبلی تنوع دارد. کتاب از سه قسمت اصلی تشکیل شده است. بخشی از آن به شعرهایی اختصاص یافته که تا کنون در کتابی منتشر نشده‌اند و دو بخش دیگر شامل گزیده‌ای از کتاب‌های قبلی‌ام هستند. یک جور چشم‌انداز چهل سال اندیشه شعری من. در شعرهای جدیدم نوعی بازگشت به *گل‌های کویر* هست، اما یک جور تفاوت یا تحول هم هست، بخصوص در *آواره*، *زائران*، و *با این همه*، که از دید من سه قسمت از یک کار واحد هستند، و یک سه‌گانه را تشکیل می‌دهند که در آن‌ها کوشیده‌ام داستان روح را تعریف کنم. از کتاب‌های قبلی هم نمونه‌هایی گذاشته‌ام چون اولاً از زمان انتشار آن‌ها زمان درازی گذشته و

دوم برای این که آن کتاب‌ها آن قدرها هم خوانده نشده‌اند. البته این بدان معنا نیست که حالا خیلی امیدوارم که این یکی بسیار خوانده خواهد شد. دلیلش هم این که کتاب در سبید نسخه منتشر شده است.

زادوراقلی

نام مستعار است برای کارهای طنزآمیزم. در زمینه طنز نام‌های مستعار دیگری هم داشته‌ام، اما مثلاً نمی‌خواهم آن‌ها را لو بدهم. زادور اسم پدرم است. اتفاق جالبی برای این نام مستعار افتاد. هویس شعر *مال ما چیز دیگری/ست* را که قبلاً با امضای زادوراقلی چاپ شده بود منتشر کرد و به اشتباه نام مرا بالای نوشته گذاشت. در حالی که در خود شعر به رسم شعر عاشیق‌ها، اسم زادوراقلی آمده است. این خراب‌کاری باعث شد کسانی که اندکی هم شک داشتند مطمئن شوند زادوراقلی کیست.

در شعر طنزآمیز به راحتی با خواننده رابطه برقرار می‌کنم و از این بابت جای هیچ گله و شکایتی نیست. نمایش نامه *داماد آمریکایی* من پنجاه بار در تهران، جلفا و شاهین شهر روی صحنه رفته و تازه به خاطر نبود امکانات ادامه آن متوقف شده است. همین نمایش پنج بار هم در آمریکا اجرا داشته است. خیلی‌ها مرا تنها به خاطر شعر مشهورم درباره سرعت ماشین پیکانم



می‌شناسند. یا با شعر *آخرین حرف* درباره مجسمه خاچاپور کساراتسی جلوی کلیسای وانک جلفا و غیره.

نکته این است که در این کارها من خودم را به کلی از قید و بند زبان ارمنی ادبی رها می‌کنم و می‌توان گفت به زبان محاوره ارمنه ایران می‌نویسم، کاری که در نوشته‌های جدی‌ام شدنی نیست. در مقاله‌های طنز اما قضیه کمی فرق می‌کند. در این مقالات زبان ادبی غالب است با چاشنی زبان محاوره‌ای، گاهی هم آمیخته با کلمات فارسی.

چه بسا گل‌های کوبیر را با پیکانم را بردند مقایسه می‌کنم و فکر می‌کنم شاید بهتر این بود که از اول عاشیقی طنزپرداز می‌شدم با تار و کمانچه و آواز. دوست دارم در جمع‌های کوچک نقش خواننده، مجلس‌گرم‌کن و تامادا [گرداننده مجلس در ضیافت‌ها و مجالس ارمنی‌ها] را بازی کنم.

نارکاتسی

همان طور که گفتم ترجمه نارکاتسی را وقتی در دانشگاه اصفهان دانشجوی بودم به پیشنهاد دکتر بالاییان شروع کردم. درباره دشواری کار شنیده بودم، اما همان طور که می‌گویند شنیدن کی بود مانند دیدن. انگیزه من شاید این خودبزرگ‌بینی بود که گویا هر کاری از من ساخته است. نسخه تایپ شده ترجمه‌ی آن دوره‌ام را در تهران به گرم‌نیک سپردم که کار نسخه‌خوانی و

چاپ آن را به عهده گرفت، اما در عمل همان نسخه ماشین‌شده را که به او داده بودم و پر از اشتباهات تایپی و غیره بود، عیناً فتوکپی و کتاب کرد. اما چرا نارکاتسی؟ در پاسخ این پرسش می‌توانم بگویم اگر تاریخ خورناتسی تاریخ زندگی دنیوی ماست، دفتر نارکاتسی تاریخ معنوی مان است. اگر اثر خورناتسی به مصیبت ختم می‌شود، دفتر نارکاتسی سراسر وامصتاست. با این استدلال تأسف بار، سومین کتاب این رشته را باید *زخم/ارمنستان* نوشته خاچاپور آبوویان دانست. و این باید ما را به تفکر جدی وادارد، بخصوص وقتی کتاب *راه یقیشه* چارنتس را هم کنار این‌ها بگذاریم. به مناسبت دیگری گفته‌ام که *فغان‌نامه* نارکاتسی پیشگویی سقوط شهر آنی، پایتخت باستانی ارمنستان، است. در زمانی که آنی هنوز شهر هزار و یک کلیسا بود، نارکاتسی در سوگ سقوط اخلاقی ما نشسته بود، امری که اندک زمانی بعد به فروش آنی انجامید.

هاندس

به پیشنهاد واروژ سورنیان سردبیر فصل‌نامه *هاندس* چند سالی با این نشریه همکاری کرده‌ام و این مدت را از خوش‌ترین اوقات زندگی ادبی خود می‌دانم. پیش از آن به اقتضای شرایط از هر گونه محفل ادبی - هنری دور بوده‌ام و کارهایم در مطبوعات ارمنستان و دیاسپورا به طور تصادفی چاپ شده‌اند. منظورم البته بیشتر نوشته‌های ادبی‌ام است. همیشه این تمایلی درونی در من بوده که صدایم از مطبوعات ارمنی ایران شنیده شود و همین طور که همه می‌دانیم این مطبوعات زمانی دراز به روزنامه *آلیک* محدود بوده‌اند. بعدها نشریاتی مانند *پیونیک*، *آرکس* و غیره هم آمدند که بیشتر جراید سیاسی بودند و آن چه من در این نشریات نوشته‌ام بیشتر در زمینه مسائل اجتماعی بوده است. *هاندس* آن محیطی بود که من از نگاه ادبی و هنری، در آن احساس راحتی می‌کردم.

حافظ، خیام، شعر معاصر ایران

ایران کشور شعر است و ایرانی‌ها ملتی شاعرند. غول‌های کلام شاعرانه همانند فردوسی، خیام، سعدی، مولوی و دیگران به زبان فارسی شعر سروده‌اند. در ارمنستان شاملو، فروغ و سپهری را می‌شناسند و دوست می‌دارند. من خود شخصاً از آن‌ها بسیار آموختم. سال گذشته مجموعه‌ای حاوی ترجمه شعرهای پارویر سواک توسط من و شاهپور علی‌نژاد منتشر شد که از سوی خواننده فارسی‌زبان مورد استقبال قرار گرفت.

شعر کهن و شعر نو فارسی برایم اعجاب‌انگیز است. از شاعران معاصر ایران کارهایی از احمد شاملو، فروغ فرخزاد، اخوان ثالث، سهراب سپهری و دیگران را به ارمنی ترجمه کرده‌ام و مجموعه‌ای شده است که سال‌هاست در انتظار ناشر است. البته برخی از این ترجمه‌ها را در مطبوعات به چاپ رسانده‌ام. تعدادی از ترجمه‌هایم از کارهای شاملو در سال ۱۹۹۴ با قرائت سرکیس ناجاریان و نانا آباگیان در رادیو ایروان ضبط و از آن رادیو پخش شد. به گفته آیدا همسر شاعر، شاملو با علاقه به نواری که از این برنامه برای‌شان فرستاده بودم گوش داده است.

ظاهراً عمرخیام از میان شاعران پارسی‌گو در میان ارمنه محبوب‌ترین بوده و بیش از همه به ارمنی ترجمه شده است. من خودم شانزده مورد از این ترجمه‌ها را می‌شناسم که احتمالاً همه ترجمه‌ها نیست. من این امر را با همه‌فهم بودن شعر خیام توضیح می‌دهم، با این واقعیت که او به زبانی ساده و بلاواسطه به اساسی‌ترین مسائل انسان که عبارت باشند از مرگ و زندگی خواهی ناشی از آن، پرداخته است. البته ترجمه انگلیسی فیتزجرالد و شهرت جهانی خیام هم در این میان نقشی دارد. می‌دانیم که رباعیات خیام را

این شکل‌های موجود هستند که به طور تصادفی یکدیگر را پیدا می‌کنند و با پیوستن به یکدیگر، شکلی نو و تکرارناپذیر می‌سازند.

ژ.ژ.ک.

بعد از پیروزی انقلاب در جلفای اصفهانی موجی از اعتراضات مردمی به راه افتاد که هدف اصلی‌اش حکومت مستبدانه داشناک‌ها بود. این جنبش در ابتدا کاملاً خودجوش بود و شرکت‌کنندگان آن عمدتاً قشر صنعت‌کاران خرده‌پا بودند. بعد گروهی از روشنفکران تصمیم گرفتند این جنبش را در یک بستر سازمان‌یافته‌تری قرار دهند و تشکیلاتی به نام «کمیته موقتی مردمی» تشکیل دادند که به اختصار ژ.ژ.ک. خوانده می‌شد. من در این نام‌گذاری نقشی نداشتم، اما از این جنبش هواداری می‌کردم و با رسالتی خودساخته با دو تن از دوستانم، هراج خاچاطوریان و تیگران قاراخانیان، مثلثی تشکیل دادیم که اسمش را گذاشتیم هرات (از کنار هم نهادن حروف نخست هراج، آزاد و تیگران). هدف باز رهنمایی جنبش مردم بود، اگر نخواهم بگویم رهبری‌اش. هرات اعلام موجودیت نکرد، تنها یکی دو مقاله به این نام در نشریه پیونیک امضاء شد. ماجرای هرات پیش از شکل‌گیری ژ.ژ.ک. بود و بعد از تأسیس آن، در آن ادغام شد. هراج خاچاطوریان همان طور که می‌دانیم به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شد و شاید این را بتوان بزرگ‌ترین پیروزی این جنبش دانست. بعد از تأسیس انجمن فرهنگی ارامنه، ژ.ژ.ک. منحل شد و بعد از آن بار رهبری جنبش را انجمن فرهنگی به دوش گرفت.

در سده‌های میانه در ارمنستان می‌شناختند و ترجمه کرده‌اند. اما چرا با وجود این اقدام به ترجمه رباعیات خیام کردم؟ دلیلش گمانم یک جور خودخواهی است، که ببینید من بهتر ترجمه می‌کنم. شخصاً بر این باورم که ترجمه‌هایم بهترند، از دیگران هم همین را شنیده‌ام. اما هنوز کسی به شکل کتبی اظهار نظر نکرده است. اما حافظ. حافظ برایم همیشه غیرقابل ترجمه بوده است. هر بار غزلی از او را به قصد ترجمه دست گرفته‌ام از همان یکی دو بیت اول پشیمان شده‌ام. ترجمه رباعیات خیام راهم را هموار کرد. یا درست‌تر، زبانم را باز کرد. این کار برایم آزمون و آزمایشی بزرگ بود. کاری به راستی خلاقه. و مهم‌تر این که من با این کار توانایی‌های بی‌پایان زبان ارمنی را، بر مبنای این دو ترجمه، کشف می‌کردم.

جوچی

در بهار سال ۲۰۱۰م. در موزه هنرهای معاصر اصفهان نمایشگاهی از تندیس‌های چوبی من تحت عنوان جوچی برگزار شد. می‌توان گفت این کار، هابی من است، به قول ارمنی‌ها بازی وقت بی‌کاری‌ام. و همین‌طور یک جور تحقق آرزوی نقاش شدنم از کودکی. تکه چوب‌های کاملاً طبیعی را می‌گیرم و از به هم چسباندن آن‌ها فیگورهای انسانی و حیوانی می‌سازم. این کار، مانند هر بازی دیگری، بسیار جالب و جذاب است. مطلقاً بی‌واسطه و می‌توانم بگویم فرمالیسم ناب. تنها کاری که می‌کنم انتخاب شکل‌هایی است که طبیعت خلق کرده، به هم چسباندن آن‌ها و خلق شکل‌های تازه. در واقع

«Յոյն» երկշաբաթաթերթը
Վաճառուով է

«Աշխարհատեսների» Կենտրոն
خیابان مجیدیه-کوچه نهم-پلاک ۱
تلفن: ۲۲۵۲۶۴۵۶

«ԻԱՄՄ»
مجیدیه جنوبی، ۱۶ متری دوم، کوچه شهید محمد علی
اکبری، پلاک ۷۳
تلفن: ۷۷۸۲۵۹۸۹ ۷۷۸۲۵۹۷۹

«Նայիրի» հրատարակչություն և մրախանութ
خیابان استاد مطهری-خیابان کوه نور-کوچه دوم
پلاک ۱۸ طبقه همکف
انتشارات نائیری، تلفن: ۸۸۷۳۹۴۲۰

«ՓԱՍՏԱՐԳԱԴ» Շահր քերաք
بهار، بعد از سهروردی-پلاک ۱۱۳
شهرکتاب پاسارگاد
تلفن: ۷۷۶۳۱۵۱۶

ARA BURGER
FAST FOOD RESTAURANT

آرا بزرگ

ԱՐԱ ԲՆՐԳԵՐ

Shoptik` Ղազարեան
Tel: 77 82 13 30
77 82 13 29

آدرس: مجیدیه، خیابان گلبرگ غربی (جانباران)، تقاطع خیابان کرمان، ابتدای خیابان شهید الیاسی، پلاک ۴

TADEH
BARBER

کراتینه
ویتامینه
صاف کردن مو
گریم داماد

خیابان بهار شیراز کوچه نوبهار-پیرایش نوبهار
همراه: ۰۳۸ ۳۲۹۳۰۰۹۱